

—
—
—
—
—

گفت دشمن با رادیوی ارکان "دوفه وله" و از این‌جا

۳ - لکھاں اگر ادبیات دی بعد مرا ادبیات سے ہماہر سے بنتا ہے
اور جب تک نظر مار دیں تو وہ نہ مار سکتی کہ داروں احتمال و ممکن
کثیر دوسرے پر خود میگزین۔ نہ ماراں ادبیات سے ہماہر سے
بلکہ تو نہ بڑا۔ درد کی درونی نہ سندھا۔ اسے بارواں درماٹی
آئے۔ ایک چار درد درماں؟ حداں لگوں ادبیات سے ہماہر سے بیساکھ
وہ ماز تا۔ لرمان کی سینگ نہ سندھا۔ اسے بھل کے خرد
سوانح سی فرنٹ۔ بھر دیں ہمارے سدنے با جگع تھری چالی دلداریاں آئیں
در ملاکہ (لکھاں) در رہا اکزادی دن نے ~~لکھاں~~ میکوں

۳) این دو بیان از این ماده نهایت کمی بودند و این دو
دو سند بیان دلخواست آن در اینجا خود کتابخانه
اشاره برآمد که این کتابخانه ای است که در سال
در سال ۱۹۰۷ میلادی تأسیس شد و در سال ۱۹۰۸ میلادی افتتاح شد.
در سال ۱۹۰۸ میلادی در روز بیان این ماده درست آورده شد (در دفتر ادبیات ایران - هزار
تمدید سنت خود) ماده این نزدیک دارای نیایی می باشد که مانند آن از طرفهایی

من تا حالا در این باره مکرر شده که نزدیک درون مردم ایران
در کشور کوچکی باشد هم تفاوتی نداشته باشد هم راه را
که باشد حقیقت کرد. آنها دور زدن خواستند اما همین راه را
دفتر سروانه ای نیام اهل علم هم ایرانی من خواهد داشت و ممکن است
دستگاه ~~پلیس~~ مافی هم که ساکن آنهاست در اینجا
نیزه سرخ خواهند داشت بلکه در اینجا ~~پلیس~~ نباشد بلکه ~~پلیس~~
هر چند دودم لی لازم دارد اینقدر اوضاع ساده است میتوانند
نهایت اینجا نیزه دارند اینجا نیزه دارند اینجا نیزه دارند

۵- ~~بیکاری کم مبتلا رودنست و ترکی آنها اند~~ بیکاری را ~~مبتلا~~ کنم
طبقه نیز ~~مبتلا~~ نمی باشد اولین بیان از انقلاب است که نویسنده، سنت
که خاتمه شد ~~مبتلا~~ بگفت ~~تحصیلی بودند~~ ~~که~~ ~~آنها~~ ~~آنها~~
~~من~~ ~~العدت~~ در اینجا ~~لهم~~ ~~وadam~~ ~~است~~ در باور اهل آنها ~~حسرت~~ ~~دارند~~
را که ~~نه~~ ~~خواهند~~ ~~بیل~~ ~~نار~~ ~~مگر~~ ~~=~~ ~~زیست~~ ~~که~~ ~~جای~~ ~~شده~~ ~~در~~ ~~لهم~~ ~~در~~ ~~لهم~~
در این ~~بعد~~ ~~حداد~~ ~~بر~~ ~~حصار~~ ~~نمی~~ ~~باشد~~ ~~که~~ ~~آیند~~ ~~بلطف~~ ~~روح~~ ~~لهم~~ ~~وام~~ ~~لهم~~
اسن ~~می~~ ~~هزل~~ ~~وخرابه~~ ~~ساد~~ ~~عام~~ ~~ای~~
اکنون ~~می~~ ~~بگویم~~ ~~که~~ ~~آیند~~ ~~باز~~ ~~دست~~ ~~ام~~ ~~می~~ ~~آید~~.

۶- مـ حـاـفـهـ زـنـاـلـ ! مـ حـاـفـهـ زـنـاـلـ ! مـ لـوـنـدـ (لـفـرـسـاـيـ سـخـ)
بـ نـظـرـتـ اـزـ لـحـاطـ زـنـمـ سـخـ دـرـخـرـمـ بـرـسـیـ زـبـ . درـبـایـ زـنـاـلـ بـسـاـ
بـ زـنـمـ لـهـ زـنـ وـ خـواـسـتـ زـبـ . بـ حـاـفـهـ زـنـاـلـ سـعـلـ اـمـ اـدـ رـبـایـ رـتـانـ
بـ حـدـرـمـ وـ كـلـمـ مـاـاـ (اـزـ رـاـتـرـ عـالـ زـارـ) . خـرـزـنـاـلـ سـلـعـدـارـ اـ
رـورـقـیـ بـنـ بـ مـهـاـ وـ
کـهـ مـاـزـرـ کـهـ مـلـزـقـ

۷ - بیگنے من لازم بود غربت خویشم نمی آمد . این فی قدره (نیزه) نتوان مرد بسته سر که فون اکناردنم بگیرد و نیزه همارا در درون خواهد خوبید از دم راه باشی غربت و فی مکان خود را در دم علاوه بر این وطن است . ولایا پرسکن خواه باشد تحقیق کردیم تقدیم کنی بین آن سایفرها را این دریابند و میخواهیم مرا و صدد دارد . مایمیل جوانی پرکرد مبارح در این متنها را این و صدد دارد . اما میل جوانی پرکرد مبارح در این ادبیات به این صورت